

آمدن به گیلان با عارف وارسته، شوریده ای به دوست پیوسته، برخورد. این دیدار آتشی در جان وی افکند و زندگی او را دگرگون ساخت. شرح این دیدار را در کتاب «ناله غریبانه نیر» چنین توصیف کرده است:

«به طرف دروازه قزوین آمدم. شخصی را دیدم که به جانب کاروان سربازی روان است. پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: آیا قافله ای به گیلان می رود؟

دیدم سکوت کرد و سپس گفت: پس فردا.

گفتم یقین شما هم خیال مسافرت به گیلان را دارید؟

گفت: با مولا است، معلوم نیست.

گفتم: شما مردم کدام سرزمین هستید؟

گفت: خاک.

گفتم: یقین است ما همه از خاکیم. تولد شما در کدام

خاک شده است؟

گفت: مازندران.

گفتم: چه جایش؟

گفت: کجور.

- نام شما چیست؟

گفت: غلامعلی.»

به پیشنهاد این ناشناس که فقط نام او را می داند، به سرایش در کاروان سربازی رفتند. اتاقی مخروبه و تاریک. غلامعلی شمعی روشن کرد و به میرزا غلامحسین گفت: چرا نمی نشینید؟ میرزا غلامحسین نیر نوری می گوید: «من هم در گوشه ای به اصرار او نشستم. دیدم رفیق ما درویش است، تاجی دارد و پوستی، کشکولی و رشمه و یک چالتایی او هم به دیوار آویزان است. آتشی افروخت و چایی دم کرد» سخن آغاز شد. نخست از نام و نشان. نیر زیرک تر از آن

تاریخ اندیشه و فرهنگ ایران اسلامی سرشار از ظرایف و لطایف است و یکی از شگفتی های فرهنگی ما تضادها و تناقض هاست. اندیشه و فرهنگ، والا گوهرانی را نشان دارد که در اوج عقل گرایی، عارف و زاهدند و در نهایت عرفان، فیلسوف و الامقامند. بوعلی سینای فیلسوف، مقامات العارفین را می نویسد، مولوی عارف با تکیه بر خرد راه عرفان را می پیماید. این متناقض نماها ماهیت افکار و اعمال فرهیختگان این سرزمین را پی ریخته است. چهره ناشناخته نیر نوری در دوره پرتلاطم مشروطه در عین گوشه نشینی و زهد، رساله وطنیه می سراید و اندیشه اجتماعی و سیاسی خود را در پرتو اندیشه اسلامی می نمایاند و مردم را به شور و شعور فرا می خواند. به هر روی در این گفتار کوشیده ایم نیر نوری و رساله وطنیه اش را معرفی کنیم.

نیر نوری (میرزا غلامحسین کیا حسنی نوری)

میرزا غلامحسین کیا حسنی نوری، متخلص به «نیر»، فرزند میرزا حیدرقلی نوری ملقب به کیا، در بلده ی نور مازندران به دنیا آمد. از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست. اگر اشاره های «نیر» در آثارش نبود امروز هیچ اطلاعی از او نداشتیم. رنج از دست دادن پدر، مادر را واداشت تا از بلده به زادگاهش کلاشم گیلان برگردد. میرزا غلامحسین تا ده سالگی در کلاشم تحت تربیت مادر قرار داشت. یحیی خان، برادر بزرگ غلامحسین - که در تهران به سر می برد - به دیدار مادر شتافت. برادر را با خود به تهران برد و تحت تعلیم و تربیت قرار داد. میرزا غلام حسین در تهران به تحصیل علوم پرداخت. چند سالی نگذشت که برادر به دیار باقی شتافت و غلامحسین در تهران رها و سرگردان شد. سال ۱۳۰۳ ه. ق به قصد گیلان، تهران را ترک کرد. در راه

ای مصور نقش تیرا مکش خون بس



دنیای فانی تو چه کرد تا کند من بعد بر نعل او

نیر نوری و مرآت وطن

دکتر زین العابدین درگاهی^۱

چکیده

مشروطه با فراز و فرودش در تغییر اندیشه و رفتارهای اجتماعی مردم ایران سخت مؤثر بود. فرهیختگانی همگام و همراه وی در برابر و مقابل مشروطه نقش آفرین بودند. در این میان عده‌ای از صاحبان اندیشه در گوشه‌ای به دور از هیاهوهای سیاسی عمومی در تقویت یا تضعیف بنیان‌های نهضت مشروطه گام‌هایی برداشته‌اند. غلامحسین نیر نوری (وفات ۱۳۰۶ ه.ش) یکی از آن‌هاست. در حالی که به دور از همه‌همه‌های سیاسی است آثاری در مسیر بیداری، تهییج و ترغیب مردم به مسائل اجتماعی و سیاسی نوشته‌است. در این گفتار ضمن معرفی نیر نوری به روش توصیفی، به «رساله مرآت وطن» او نگاهی خواهیم داشت، تا با معرفی یکی از چهره‌های مازندرانی عصر مشروطه، و یک رساله منظوم دوره مشروطه، نگاه نیر را درباره وطن خواهی نشان دهیم. نیر نوری وطن‌گرایی را با اندیشه دینی اسلامی مغایر نمی‌داند و ایران را با اسلام محمدی (ص) یک پارچه می‌بیند.

واژگان کلیدی: وطن‌گرایی، نیر نوری، مرآت وطن، مشروطه

۱- دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر

مثنوی ۲۴۳ بییتی «مرآت وطن» است که در ۳۱ بند آن را سرود. این رساله‌ی وطنیه‌ی سال ۱۹۰۹م / ۱۳۲۷ق سه سال پس از فرمان مشروطیت در تفلیس به چاپ رسید. در این جانگاهی به این مثنوی خواهیم داشت و به نکاتی اشاره می‌کنیم:

۱- تصویر آشفته ایران

مثنوی مرآت وطن تصویری از اوضاع نابه‌سامان سیاسی و اجتماعی ایران در روزگار شاعر را نشان می‌دهد. نیر چهره آشفته‌ی ایران را در این مثنوی بیان کرده است:

گر تو خواهی بنگری حال وطن
پس بیا بنگر در این مر [آت] من
تا به حال او چو ابر نوبهار
ناله‌ها از دل نمایی زار زار
گر بخوانی این کتاب مثنوی
و آن گهی از حال او مخبر شوی

۲- وطن ایرانی - اسلامی

نیر نوری دین‌داری و وطن‌پرستی را جوهره وجود هر انسان می‌داند و می‌گوید:

گر ندانستی بدان ای جان ز من
دین ما قرآن بود ایمان وطن
هر که از نسل بنی آدم بود
دین و ایمان هر دواش لازم بود
هر که این دو داشت او انسان بود
هم برو دین هم برو ایمان بود
گر وطن دانسته‌ای ایمان تو راست
دین تو را آیین تو قرآن تو راست

در حالی که ایمان را وطن معرفی می‌کند، روی دیگر این سکه وطن را ایران (با مرزهای سیاسی مشخص فعلی) می‌داند:

این وطن می‌دان که او ایران بود
گرچه او از ظلم و کین ویران بود

به عبارت دیگر، وطن در نگاه نیر نوری سرزمین اسلام شیعی (در نماد کعبه و کربلا) و ایران (در نماد توس) است. بدین سبب وی خود را «وطن‌اللهی» معرفی می‌کند:

کشور ایران مرا باشد وطن
من کنون در ماتم او سینه‌زن
او مرا نور دو چشم تر بود
از همه بالاتر و بهتر بود
دین و ایمان عرض ناموس من است
کربلا و کعبه و طوس من است
من وطن‌اللهی یم معلوم باد
غیر او من جمله را دادم زیاد

۳- مام وطن

شاعر مملکت ایران و وطن را مادری با آغوش امن و آرامش می‌داند، چنان‌که گذشتگان از این تعبیر استفاده می‌کردند. و هر صاحب غیرت را برای حفظ شان و مقام مادر تحریمی می‌کند:

مملکت یعنی به ماها او وطن
مملکت یعنی پناه مرد و زن
هر که را ناموس و غیرت اندر است
مملکت او را به جای مادر است

است که به سادگی از کنار انسان وارسته‌ای بگذرد، وقتی غلامعلی جویای نام و نشانی او شد، گفت: «نام من به شما معلوم است.» غلامعلی گفت: چطور؟ نیّر پاسخ می‌دهد: «اگر سهو نکنم شما باید بدانید.»

ادامه ماجرا را نیّر چنین شرح می‌دهد: «زانه‌ها را در بغل گرفت. تسبیح بسیار بزرگی را از دیوار برداشت، در گردش انداخت، به قرار ده دقیقه چیزی نگفت، بعد رو به طرف من کرد و گفت: نام ما با هم شباهت دارد و وطن ما هم یکی است. شما غلام حسین نوری، حقیر غلام‌علی کجوری، اگر دل ما هم با هم یکی باشد دیگر نور علی نور است. گفتم: چطور؟ گفت: در مقام یک‌رنگی و اتحاد و برادری. گفتم: ان شاء الله خواهد داشت.» از این جاسیر آفاقی و انفسی میرزا غلامحسین با مرادش غلامعلی کجوری آغاز شد و سالیانی چند به طول انجامید، این سیر و سیاحت با مرگ این پیر، غلامعلی کجوری پایان پذیرفت، بلکه به گونه‌ای شگفت‌تاپایان حیات نیّر نوری ادامه یافت.

نیّر نوری به همراه مرادش به قزوین رفت. پس از یک ماه توقف به سوی گیلان رفتند. این آغاز یک جدایی کوتاه مدت بود. میرزا غلامحسین نیّر نوری در رشت یک سالی در منزل حاجی میرزا خیرالله خان، از آشنایان و وابستگان، دور از مرادش ماندگار شد. به زیارت مادر به کلاشم رفت. آشفستگی حاصل از سرگردانی و دوری از مراد برای او قابل تحمل نبود. در جست‌وجویش به کسما رفت. در راه، پیر را یافت. از این جادست از دامن او بر نداشت. به همراهش به انزلی رفت از آن جادر به سیر و سیاحت بلاد مختلف پرداختند: بادکوبه، عشق‌آباد، مشهد مقدس و در برگشت، گیلان، قزوین، تهران و قم. بار دیگر برگشت به گیلان. مدتی در فومن به سر

بردند، آنگاه به سوی کسما حرکت کردند، در راه نزدیک روستایی در کنار امام‌زاده‌ای توقف کردند. چنان که مراد نیّر نوری، غلامعلی کجوری پیش بینی کرده بود در چهل و یک سالگی روز چهارشنبه سوم صفر ۱۳۱۰ ه. ق در کنار آن امام‌زاده جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آشنایی نیّر نوری و سیر و سیاحتش با غلامعلی کجوری تقریباً هفت سال به طول انجامید. در این مدت آن چنان شیفته او شده بود که فراقش را نتوانست تحمل کند، پس از پنج ماه آه و ناله بر مزارش دست به کاری شگفت زد که هیچ مرید و عاشقی نسبت به مراد و معشوقش چنان نکرد. میرزا غلامحسین نیّر نوری می‌گوید: «شب‌ی به گورستان رفتم و نبش قبر نموده و سر درویش را از بدنش جدا و در آب شستشو داده و در کیسه نهاده، به انزلی آمدم و از آن جا به بادکوبه و از بادکوبه به قبه و سپس به دربند و پطروسکه و ولادی قفقاز و سپاستویل و مسکو و شهرهای دیگر روسیه رفتم.»

نیّر نوری شرح این سیاحت را در گفتگو با مرادش در کتاب «نالۀ غریبانۀ نیّر» یا «صحبت با سر رفیق» به نظم و نثر بیان کرده‌است. سیاحت نیّر با سر مراد ۱۶ سال به طول انجامید.

به هرروی میرزا غلامحسین نوری پس از نزدیک به یک صد سال در ۱۳۰۶ شمسی در تهران از دنیارفت و پیکرش را در ری به خاک سپردند. از میرزا غلامحسین آثاری چند به جای مانده‌است: دیوان اشعار، رویای صادق، مرآت الرحیل، مرآت وطن، سیاحت نامه، صحبت با سر رفیق و ...

مرآت وطن نیّر نوری

یکی از رساله‌های منظوم میرزا غلامحسین نیّر نوری

دست رفتن دین و مملکت می داند و سرانجام راه نجات را در
یک‌رنگی و هم‌رنگی می داند:

حال ای جان جان تو جان وطن
از تو خواهیم درد و درمان وطن
مادرت یعنی وطن باشد علیل
کشته اندر دست نامحرم ذلیل
چارهٔ دردش به تو معلوم باد
اتحاد است اتحاد است اتحاد
اتحاد آسایش انسان بود
نیک بختی‌ها همه در آن بود...

خوب بنگر حالیا با صد نفاق
محو بنمودند راه اتفاق
جمله را در محنت و غم کرده اند
دوستان را دشمن هم کرده اند
رشته‌ی الفت ز هم بگسیختند
جمله را در رشته‌ای آویختند...
مغربی‌ها ز اتفاق خویشتن
کشته اند آزاد از رنج و محن
از برای دافعه ظلم شقاق
یک دله کردند با هم اتفاق

نیز گفته:

درد بی درمان تو باشد نفاق
دست هم گیرید سازید اتفاق
تاکید بسیار زیاد نیر نوری بر اتحاد قابل توجه است:

از برای انجمن همت کنید
خیر و شر را اندرو قسمت کنید
باری ای جان وقت وقت همت است
ملت بیچاره اندر ذلت است
گر ترقی خواهی از بهر وطن
دست در دامان یک‌رنگی بزن
اتفاق آرد ترقی در میان
گر که باشد در میان زنگیان...

بدبهی است تخم نفاق، کینه و دشمنی را دشمنان این ملت
و سرزمین در دل‌های افشانند:
دشمنان حیل‌گر در خانه‌ات
دام‌ها گسترده در ویرانه‌ات

۴-۵- تشکیل انجمن‌های وطنی (مجلس شورا)

نیررهایی وطن را از نابه‌سامانی در گرو تشکیل انجمن‌های
وطنی و مجلس شورا می داند، چنان‌که مغرب زمینیان چنین
کردند:

مصلحت این است سازید انجمن
از وطن تا دور گردد اهرمن
انجمن روحی است اندر حال و تن
انجمن یعنی دوا بهر وطن...
مغربی‌ها ز اتفاق خویشتن
کشته اند آزاد از رنج و محن...
انجمن‌هایی نفاق آراستند
خلق را دعوت نموده خواستند
هم چو جان و دل به هم یک جا شدند
خلوتی کردند در شورا شدند
در بند ۱۱ آه و ناله را بی‌ثمر دانسته، تاکید بر تشکیل مجلس
شورا دارد می‌گوید:

۴- فساد دربار

نکته قابل توجه این است که نیر نوری نظام قاجار را باور دارد و شخص شاه را بی تقصیر می‌داند، عامل تباهی را در درباریان و اطرافیان شاه (صاحبان قدرت در دربار، خان‌ها، روحانیون درباری و...) می‌بیند:

شاه بی جرم است دربارش بدند
شاه مرحوم است ایشان مرتدند
دل ز شاهنشاه ما دل‌گیر نیست
زان که دل داند برو تقصیر نیست...
خاینان خودکش خودبین شه
اولیای دولت بی‌دین شه
جمله ایران را ز کینه سوختند
ملت مظلوم را بفروختند

خیز جانا موسم فریاد شد
هر که زد فریاد او آزاد شد
مغربی از بس پیاپی داد کرد
تا که دادشان وطن آباد کرد
در بندی فرمود:

ای برادر یک‌دمی بیدار شو
این دم آخر وطن را یار شو
خواب بس ای ملت عالی نسب
شد شب توروز و روزت گشت شب
سنگ نالد حالیا بر حال تو
زان که سنگ ظلم بشکست بال تو
نه سرت معلوم و نه سامان تو
نه وطن معلوم و نه یاران تو

۵- راه نجات وطن

راه‌های نجات ایران در نگاه نیر به عوامل متعددی وابسته است؛ برخی از این عوامل عبارتند از:

۵-۱- بیداری، آگاهی و اعتراض

تقریباً تمام مخالفان استبداد و استعمار در آن دوره بر آگاهی و بیداری مردم پای فشرده و هرگونه تغییر را در گروه بیداری و در پی آن اعتراض و فریاد دانسته‌اند:

خیز ای خوابیده‌ای جهل و غرور
خیز بنما تنبلی از خویش دور
خیز بنگر جهل نابودت نمود
ز آتش کبر و حسد دورت نمود
خیز از ناسازگاری داد کن
خویش را از بند و کند آزاد کن

۵-۲- حق طلبی

وی به مردم هشدار می‌دهد که باید برخاست و حق را طلبید و وطن را آزاد کرد:

سرز بالین مذلت راست کن
حق خود از ناحقی در خواست کن...
شد وطن از دست سفاکی خراب
مردم او در بلا و در عذاب...
خیز گردیده وطن دریای خون
نعش‌ها دریا ز خود آرد بیرون...

۵-۳- اتحاد و اتفاق

نیر عامل بدبختی ایران را نداشتن اتحاد و اتفاق دانسته، مردم را به وحدت دعوت می‌کند. وی غفلت مردم را عامل از

نالها از دل نمایی زارزار

گر بخوانی این کتاب مثنوی
و آن گهی از حال او مخبر شوی
پس ز جا خیز پدای خوابیدگان
واکنید از خواب غفلت دیدگان
دیدگان از خواب غفلت واکنید
خویشتن را در جهان احیا کنید
زنده ی جاوید نام خود کنید
حاصل اندر دهر کام خود کنید
وارهید از محنت و رنج و بلا
تابه کی اندر بلاها مبتلا
اتفاق امروز جان تان بود
در حقیقت آب نان تان بود
آب و نان هر جامه می توان
اتفاق اما چو در کشته نهان
روح ملت اتفاق است اتفاق
دفع ذلت اتفاق است اتفاق
اتفاقت داده عالم را حیات
اتفاق است بر بنی آدم نجات
اتفاق بی نفاقت کیمیاست
کیمیا گفتن بلی او را به جاست
نیز اندر عصر ما با صد نفاق
انجمن دارند نامش اتفاق
جمله اندر او رئیسند و مدیر
می نیایی اندر او یک تن فقیر
مرده ها گر اتفاقی داشتند
سر ز خاک تیره بر می داشتند

(۳)

مغربی ها ز اتفاق خویشتن
کشته اند آزاد از رنج و محن
از برای دافعه ظلم شقاق
یک دله کردند با هم اتفاق
انجمن های نفاق آراستند
خلق را دعوت نموده خواستند
هم چو جان و دل به هم یک جا شدند
خلوتی کردند در شورا شدند
کی برادرهای نامی وطن
تابه کی اندر کف رنج و محن
ما همه در ظلم و جان در مهلکت
در خطر امروز روح مملکت
مملکت یعنی به ماها او وطن
مملکت یعنی پناه مرد و زن
هر که را ناموس و غیرت اندر است
مملکت او را به جای مادر است
حال بی علمی ما خارش نمود
در کف دشمن گرفتارش نمود
(۷)

اولیای دولت بی دین شه
جمله ایران را ز کینه سوختند
ملت مظلوم را بفر وختند
حالیا غم خوار ملت ذلت است
فقر و فاقه یار غار دولت است
نه ز دولت نام نر ملت نشان
نه ز ایران مانده نر ایرانیان

وطنش (ایرانی که در آن مسلمانان زندگی می‌کنند) دست یاری
طلبیده، می‌گوید:

ای صبار و در بر ختمی ماب
گو که مسجد می‌کنند از کین خراب
دین سلامت کنون بی یاور است
مسجد تو جای اسب و استر است...
خادمان ملتت را کشته‌اند
جمله را در خاک و خون آغشته‌اند...
یا محمد (ص) حق ذات ذوالجلال
وارهان ما را تو از رنج و ملال...

بیت‌هایی از مثنوی مرآت وطن

در این جا از ۳۱ بند مرآت وطن نیز نوری بیت‌هایی را از
بندهای او ۳ و ۷ و ۹ و ۱۵ و ۲۴ به عنوان نمونه نقل می‌کنیم، اگر
خدا خواهد در آینده نزدیک این مثنوی را منتشر خواهیم کرد.

(۱)

اول مرآت و آغاز سخن
باد بر نام دل آرای وطن
این وطن می‌دان که او ایران بود
گرچه او از ظلم و کین ویران بود
گرچه در امروز آن جان عزیز
هست اندر بستر محنت مریض
آن که این ناله برای او کنم
هم چو قمری از غمش کوکو کنم
گر تو خواهی بنگری حال وطن
پس بیا بنگر در این مرآت من
تابه حال او چو ابر نوبهار

خیر از جا حرف‌ها مردانه زن
آه و افسوس است جانا کار زن
جمع باید کشت و درد دل نمود
درد دل را در یکی محفل نمود
کاندران محفل دو دل یک دل شود
مطلب دل و آن گهی حاصل شود
پس بیا از جان و دل محفل کنیم
اتحاد آریم و درد دل کنیم...
یک به یک گوئیم آن دم حال مان
وا کنیم از بند ظالم بال مان

در بند (۲۸) بار دیگر بر تشکیل انجمن‌ها این چنین تاکید می‌کند:

مصلحت این است سازید انجمن
از وطن تا دور گردد اهرمن
انجمن روحی است اندر جان و تن
انجمن یعنی دوا بهر وطن
از برای انجمن همت کنید
خیر شر را اندرو قسمت کنید
انجمن روحی است در جم وطن
انجمن باشد نجات مرد و زن
جملگی رواندر آن محفل کنید
خیر و شر را اندرو قسمت کنید
بی غرض باید شدن در کارها
باعث آن که شود افکارها

۶- التجا به حضرت ختمی مرتبت (ص)

آشفستگی و نابه‌سامانی ایران تا بدان جایی رسید که نیز به
سوی حضرت ختمی مرتبت (ص) برای یاری دین اسلام و



(۱)

اول مرآت و آغاز سخن	باد بر نام دل آرای وطن
این وطن میدان که او ایران بود	گر چه او از نظم کین ویران بود
گر چه در امروز آن جان عزیز	هست اندر بستر محنت مریض
آنکه این ناله برای او کنم	همچو قمری از غمش کو کو کنم
گر تو خواهی بگری حال وطن	پس بیابنکر درین مرآت من
تا بحال او چو ابر نو بهار	ناله ها از دل نمائی زار زار
گر بخوانی این کتاب مثنوی	وانکبئی از حال او مخبر شوی
پس زجا خیزید ای خایده کان	واکیند از خواب غفلت دیدگان
دیدگان از خواب غفلت واکنید	خویشتن را در جهان احیا کنید
زنده جاوید نام خود کنید	حاصل اندر دهر کام خود کنید
وارهید از محنت و رنج و بلا	تابگی اندر بلاها مبتلا
اتفاق امروز جان تان بود	در حقیقت آب نان تان بود
آب و نان هر جا مهیا میتوان	اتفاق اما چو در کشته نهان

کتابنامه :

۱- نیر نوری، غلامحسین. ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹ م). صحبت با سر رفیق (ناله غریبانه نیر). تفلیس: مطبعه غیرت
 ۲- مرآت وطن (رساله وطنیه). تفلیس: مطبعه غیرت

چیست دولت؟ چیست ملت؟ سهوشد
این دو در ایران به کلی محوشد
(۹)

خیز ای خوابیده‌ای جهل و غرور
خیز بنما تنبلی از خویش دور
خیز بنگر جهل نابودت نمود
ز آتش کبر و حسد دورت نمود
خیز از ناسازگاری داد کن
خویش را از بند و کند آزاد کن
خیز جانا موسم فریاد شد
هر که زد فریاد او آزاد شد
مغربی از بس پیپی داد کرد
تا که دادشان وطن آباد کرد
(۱۵)

حارسان ملت اسلام کو
در کج رفتند زیشان نام کو
کو دوباره یک نظر بر ما کنند
مرده‌ای ایران ز نوا حیا کنند
دین پیغمبر زبون و خوار شد
خوار چون من در همه انظار شد
عن قریب است محو گردد از میان
دین پاک خاتم پیغمبران
گردانستی بدان ای جان ز من
دین ما قرآن بود ایمان وطن
هر که از نسل بنی آدم بود
دین و ایمان هر دوش اش لازم بود
هر که این دو داشت او انسان بود

هم بر او دین هم بر او ایمان بود
گر وطن دانسته‌ای ایمان تو است
دین تو را آیین تو را قرآن تو است
(۲۴)

خیز در کردن نما جانا کفن
روز جان و دل به یاری وطن
ز آن که او امروز ای جان عزیز
از ید ظلم و تعدی شد مریض
یاری آن خاک عنبر بیز کن
مشق را از مردم تبریز کن
آفرین از خلق آذربایجان
که به مردی رفته هر جانامشان
بهر آزادی سر و جان می دهند
جان و سر از بهر ایران می دهند